

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نشریه اعتراض شماره ۱۴ - جواد طیب
۱۰ فبروری ۲۰۲۱



جواد طیب

نگاهی به پایگاه طبقاتی نیروهای درگیر در جنگ افغانستان

همان گونه ای که در سخن نخست شماره نهم این ماهنامه زیر عنوان «ضرورت تحلیل طبقاتی از جنگ افغانستان» آمده است، ما نمی‌توانیم تحلیل از جنگ و برون رفت از منازعه نیم قرنه را صرفاً از تبعات این جنگ به دست آوریم؛ بل راه‌های شناخت و برون رفت از این جنگ بیش‌تر در گرو تحلیل طبقاتی نیروهای درگیر در آن است که از رهگذر مبارزه کار و سرمایه به‌دست می‌آید.

اگر بخواهیم سوای تحلیل‌های دم دستی و اکثراً با رویکرد ناسیونالیستی و انتیکی مستقیم به اصل موضوع تماس بگیریم، کنه اکثریت برداشت‌ها و تحلیل‌ها فقط به این منتهی می‌شود که یگانه و تنها فرمان دهنده گروه‌های تروریستی، امپریالیسم امریکا است. این امر هرچند که در مورد بخشی از بورژوازی پیرامونی کشور یعنی دولت کنونی صادق است ولی در مورد گروه‌های تروریستی بدون تحلیل از پایه‌های طبقاتی شان، به نوعی چرخیدن در حیطه تیوری توطئه می‌ماند؛ اگر کلمه‌های «فقط» و «یگانه» را هم نا دیده بگیریم در آن صورت نیز نیاز است بدانیم که بنیاد و منشای طبقاتی این گروه‌ها کدام جنبش است؟ اگر در یک سطح عمومی بپذیریم که خاستگاه این گروه‌ها بورژوائی است؛ پس این همه تضاد و کشمکش‌های ایدئولوژیک این نیروها با سرمایه امپریالیستی را بر مبنای کدام پایه‌های طبقاتی می‌شود توضیح داد؟ آیا خاستگاه اندیشه‌های قرون وسطائی این نیروها در جنبش خرده بورژوائی ریشه ندارد؟ اگر پاسخ نه باشد، در آن صورت این پرسش مطرح می‌شود که چرا و به چه دلیلی نماینده‌ها و سران و رهبران این‌ها با وجود داشتن سندهای ماستری و دکترای دانشگاه‌های «معتبر» جهان این جا و آن جا با کشورهای امپریالیستی جدل ایدئولوژیک دارند؟ آیا نمی‌شود بخشی از کشمکش‌ها و جدال این جنبش‌های قرون وسطائی با سرمایه و بورژوازی لیبرال را پیرامون شکل و نوع حکومت‌ها با تکیه بر پایه‌های طبقاتی این جنبش‌ها (خرده بورژوازی و بورژوازی کوچک) به تحلیل گرفت؟

به هر حال پاسخ به این پرسش‌ها نیازمند یک تحلیل مفصل توأم با بحث‌های اثباتی و کنکری است که با توجه به وضعیت عمومی متأسفانه، در ظرفیت این نشریه نمی‌گنجد. خواستم این‌جا و در این حد رؤس و سر تیترا را فشرده نشانی کنم تا پیشاپیش زیر پای جنبش اجتماعی طبقه کارگر از همه توهّمات ممکن نسبت به این جنبش‌های به شدت ارتجاعی، ضد زن و کودک تا حدی رفته شود. چون این جنبش‌ها با توجه به فقر گسترده، بی‌حقوقی همه گیر و نرخ بلند بیکاری در سراسر جهان به خصوص، کشورهای پیرامونی نیروی صفوف خود را با کمترین هزینه از طبقات فرودست و لایه‌های پائینی جامعه می‌گیرند.

اگر پایه‌های طبقاتی این عناصر و جنبش‌ها به بررسی گرفته شود، خیلی به وضاحت دیده می‌شود که اغلب غر و لندها، و صف آرائی‌های هرازگاهی این گروه‌های ضد انسان با رقیب و دست گیر و پشتیبان همیشگی‌اش یعنی سرمایه انحصاری نه از رهگذر منافع توده‌های پائینی و تهیدست جامعه بل از خاستگاه و پایگاه طبقاتی خرده بورژوازی این طبقه منشأ می‌گیرد. البته این بدین معنا نیست که مبارزه فقط میان خرده بورژوازی و بورژوازی است. جدال اصلی امروزه در سراسر جهان، همان جدال کار و سرمایه است؛ اما با تأسف در نبود پلاتفرم روشن سیاسی جنبش کارگری در کشور، جنبش خرده بورژوازی توانسته به وسیله تخریب و تحمیل توده‌ها و با اتکاء به افکار و سنت‌های پوسیده از طبقات فرودست کشور سربازگیری کند.

گروه‌های تروریستی که امروزه به‌عنوان پروژه‌های سیاسی ابزار دست کشورهای امپریالیستی اند، اکثراً پایه‌های طبقاتی شان خرده بورژوازی و بورژوازی کوچک است. بیشتر این گروه‌ها چه در کشور، منطقه و چه در سطح بین‌المللی عناصری اند که در رقابت سرمایه‌داران بزرگ بی‌رحمانه به حاشیه‌ها پرت شده‌اند. همه رهبران این‌ها به گونه ای این عقده «آدیپ» دوره‌های طفولیت جنبش اجتماعی‌شان را با خود دارند و هرازگاهی با قتل و فجایع هولناک علیه بشریت این امر را به ثبوت رسانیده‌اند. این گروه‌ها در اوج تقابل کشورهای امپریالیستی رقیب و دولت‌های حامی منافع آن‌ها در گوشه و کنار جهان اکثراً در سطح نهادها و تشکلهای کوچک علیه یک دیگر شان استفاده شده و تا به مرحله امروزی رسیده‌اند. اما بخشی از این نیروها بنا بر تأکید به حقانیت ایدئولوژیک شان که آن هم بیشتر ناشی از پایگاه طبقاتی شان است این جا و آن جا در حاشیه سرمایه‌های پیرامونی تا استفاده بعدی یعنی زدن حریف تعبیه و نگهداشته شده‌اند. اما از آن جایی که در جامعه سرمایه‌داری شکاف‌های طبقاتی و نارضایتی توده‌ها هر دم در حال افزایش است، این‌ها خیلی بسادگی از صورت بندی‌های پائینی جامعه کسب نیرو نموده و خود را در سازمان‌یابی‌های مجدد در بستر گرم منازعه در کشورهای چون پاکستان، افغانستان، سوریه، عراق و غیره تا سرحد خواست شراکت و حتا یگانه مدعی قدرت رسانیده‌اند. وجه مشترک این جنبش‌ها با سرمایه‌های بزرگ و امپریالیستی در یک کلام قبول و قداست مالکیت خصوصی و تأیید کارمزدی است. اما اختلافاتی نیز با هم در سطح افکار و شیوه‌های بهره‌کشی از گروه‌های مردم دارند.

در افغانستان نیروهای اسلام سیاسی از آن میان طالب، داعش و مجموع گروه‌های تروریستی دیگر با پایه‌های طبقاتی بیشتر خرده‌بورژوازی در تقابل با منافع کشورهای امپریالیستی گاهی علیه یکی از کشورها به نفع دیگر و زمانی هم به نفع اولی به ضد دومی و دیگری جنگیده و می‌جنگند. در این فرایند میان خود (در جنبش اجتماعی‌شان) خواست‌های ایدئولوژیک- سیاسی یعنی همانا رسیدن به قدرت و شراکت در قدرت و ایجاد امارت اسلامی را در سر دارند. چنان که می‌بینیم طالبان در این اواخر با چهره‌یابی سیاسی و رسمیت یافتن شان از جانب سرمایه‌داری و بالاخص قدرت حاکمه امریکا در سطح جهانی لابی‌گری‌های فراوانی انجام داده و می‌دهند. لاف از آوان پیاده شدن سربازان امریکا- ناتو و شرکاء در کشور این امر در مقاطع مختلف ثابت شده است؛ در آخرین مورد بعد از توافق گروه طالبان با امریکا و آغاز

اجلاس با نماینده‌های سرمایه‌پیرامونی کشور، مخصوصاً این که اداره جدید امریکا خبرهای مبنی بر بازنگری توافقنامه مذکور را پخش کرد. این نماینده‌های خرده بورژوازی فوراً دست به دامن روسیه و ایران شدند تا به طرف نشان دهند که اگر شما نسبت به ما در رسیدن به قدرت سیاسی بی‌مهری نشان دهید، برای ما امکان دست‌یافتن به پناهگاهها، مراکز، امکانات و تسلیحات در جاهای دیگری و رقبای جهانی و منطقه‌ای تان هم میسر است. همان‌گونه‌ای که در فوق اشاره رفت منشأ و تعلق اجتماعی- طبقاتی گروه‌های تروریستی خرده‌بورژوازی و از بخشی رهبران شان بورژوائی است؛ این امر در مورد سطح بالای رهبری جنبش اسلام سیاسی در افغانستان از جمله طالبان نیز صادق بوده و است. امروزه بخش گسترده‌ای از رهبری طالبان از برکت اقتصاد جنگی، دسترسی به معادن طلا، تولید و قاچاق مواد مخدر و منابع مالی هنگفتی که از حامیان شان در منطقه و جهان به‌دست می‌آورند، به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافته‌اند که آن‌ها را در همه وجوه از نیروی رزمی که اجبر کرده و در خدمت گرفته‌اند، به لحاظ طبقاتی متمایز می‌سازد.

بنابراین، این طبقه و نماینده‌های سیاسی آن چه در قامت «جمهوریت» و چه در شکل و شمایل «امارت» کاملاً مرتجع‌اند و طبقه کارگر و فرودستان جامعه نباید هیچ توهمی نسبت به این طبقه داشته باشند، صاحبان سرمایه و طبقه فرادست فارغ از شکل و عنوان متفاوت شان خونین‌ترین، هولناک‌ترین و دشوارترین راه‌های حل را در تبنای با سرمایه‌امپریالیستی و در ضدیت با منافع اکثریت پیش‌پای مردم گذاشته و می‌گذارند.

داعیان «جمهوریت»

در بحبوحه تضاد و کشمکش‌های درونی، رقابت قدرت‌های امپریالیستی در منطقه و سطح بین‌المللی و جدال جنبش خرده‌بورژوازی در هیأت گروه‌های بنیادگرا و تروریستی، نماینده‌های رسمی سرمایه‌پیرامونی برای دوام حیات سیاسی فلاکت بارشان، خود را داعی و حامی «جمهوریت» اعلام کرده‌اند، البته این دیگر سکه رایج است. زیاد لازم به توضیح ندارد که قدرت حاکمه این تابلو را در برابر تابلوی امارت اسلامی طالبان، بلند کرده است تا خلاف واقعیت‌های موجود به حامیان جهانی شان و شهروندان کشور خاطرنشان سازند که قدرت حاکمه و حامیان سیاسی آن، نسبت به طالبان و حامیان شان بیشتر طرفدار حقوق و آزادی‌های اساسی مردم هستند و گویا نظام سیاسی که این طیف طالب تحقق و تداوم آن می‌باشند سلطنتی و موروثی نیست ...

خوب این درست است که به لحاظ تاریخی جمهوریت در برابر انواع سلطنت یک گامی به پیش بود؛ اما به خاطر داشته باشیم که این فورم‌ها و شکل‌ها دیگر از ریشه‌های رادیکال خود کنده شده‌اند. امروزه مستبدترین و خودکامه‌ترین حکومت‌ها و دیکتاتوری‌ها به خود نام جمهوریت و دموکرات داده‌اند. اساساً این انواع و اشکال حکومت، اکنون دیگر فقط یک قالب و دکوراسیون است که بیش‌ترشان محتوای ارتجاعی دارند. مدت‌های زیادی است که بزرگترین نقض حقوق بشری و مجموع فجایع و جنایات‌ها زیر نام همین قالب‌ها و فورم‌ها صورت می‌گیرد. نقدهای معمول در صفحات کاغذ و مدیای اجتماعی بر جمهوری خواهان در قدرت، بیشتر در قالبی صورت می‌گیرد که جمهوریت را محتوا و ارزش می‌پندارند و همه بدون استثناء تأکید دارند که این جمهوریت نیست و یا هم سرمایه‌پیرامونی و وابسته خریده در قدرت سیاسی را «دشمنان جمهوریت» می‌خوانند. حالانکه همه جمهوریت‌های امروزی در دنیا همانند همین جمهوریت «شما» از تمام منافذ، فساد، تبعیض، ناسیونالیسم، فرقه‌گرایی و جنایات هولناک بیرون می‌زند. اما در جاهایی که جنبش‌های مترقی با پایه‌های مردمی فعال هستند یک مقدار شاخ و چنگال این هیولاها اصلاح شده و نمی‌گذارند که با دست باز به هر جنابیتی متوسل شوند؛ این امتیاز نه از آن این نظام‌ها بلکه از مبارزه پیگر جنبش‌های مترقی مردمی در برابر این‌ها است.

باید این مسأله هم روشن شود که حتا در قسمت خواست‌ها و شیوه‌های کارکرد جمهوری خواهان بیشتر از بقیه بخش‌های سرمایه‌داری با حقوق و آزادی‌های شهروندان ابزاری برخورد کرده‌اند. به‌عنوان نمونه در همین امریکا با آن که جمهوری خواهان و دموکرات‌ها پایگاه طبقاتی مشترکی دارند؛ اما جمهوری خواهان در عملکرد بیش‌تر از دموکرات‌ها متوسل به سیاست‌های پوپولیستی و نقض آشکار حقوق شهروندان امریکا شده است. این ابدأ بدین معنا نیست که عملکرد دموکرات‌ها در امریکا و جاهای دیگر در نظام بردگی مزدی کاملاً انسانی است. دموکرات‌ها هم، در مناسبات مبتنی بر وجه تولید سرمایه‌داری همانند جمهوری خواهان و هر دو از یک مبدأ از قبل کار کارگران بی‌رحمانه انباشت سرمایه، می‌کنند و در جنایات و نقض گسترده حقوق مردم در امریکا و جهان سهیم اند. حتا در ابعاد مفهومی هم «جمهوریت» فقط سلطنتی نبودن حکومت معنا شده است. «جمهوری از نظر مفهوم کلمه، درجاتی از دموکراسی را نیز در بردارد. در عین حال، بسیاری از دیکتاتورهای غیر سلطنتی نیز بدین نام نامیده می‌شوند و در این وجه، حکومت «جمهوری» تنها به معنای حکومت غیر سلطنتی است». (دانشنامه سیاسی داریوش آشوری، ص ۱۱۱)

با این وصف مدافعان «جمهوریت» در افغانستان هم تافته ای جدا بافته از همتاهای شان در گوشه و کنار جهان نیستند. عناصر و نماینده‌های جمهوریت در افغانستان چه در داخل قدرت و چه هم بیرون از محدوده قدرت، نماینده‌های رسمی بورژوازی کشور هستند. بخشی از تضادهای گروه‌های تروریستی از خاستگاه طبقاتی و اکثراً برای سهم داشتن بیشتر در قدرت سیاسی است. پس طبقات فرودست به خصوص طبقه کارگر نباید دچار توهم نسبت به هیچ یک از این بخش‌های سرمایه شوند. جمهوریت، دموکراسی و ... هیچ کدام محتوا نیست فقط فورم‌هایی است که امروزه حامل محتوای اشکال بردگی مزدی در جهان و از آن جمله در افغانستان است.

امپریالیسم :

در قسمت امپریالیسم هم نباید با افکار دوره شیوه تولید پیشا سرمایه‌داری انحصاری، به قضاوت نشست. امپریالیسم دیگر فقط سیاست خارجی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نیست که در پی ارزش مصرف باشد. خصلت اساسی امپریالیسم دیگر صدور کالا، تجارت و انتقال مواد خام هم نیست. در این دو دهه، امریکا و شرکاء به افغانستان، کجا کالاهای تولید شده شان را صادر کردند در حالی که از همان ابتداء تا کنون صدور سرمایه داشته‌اند. چون دیگر برای سرمایه مالی بیش‌تر ارزش مصرف در نظر نیست؛ بل با صدور سرمایه در پی به دست آوردن سود مافوق سود یعنی ارزش اضافی بیش‌تر از نیروی کار ارزان در کشورهای خودشان است. اگر سرمایه مالی- انحصاری (امپریالیسم) با خصلت‌های گذشته‌اش به تحلیل گرفته شود خیلی زود از آن تضاد خلق و امپریالیسم برون می‌شود که برآیندش مبارزه برای بیرون کشیدن «چپاولگران» و «سگ‌های زنجیری‌اش» از «وطن» است. در این صورت نقطه عزیمت این خواست‌ها زیاد تفاوت با جنبش‌های خرده بورژوائی که در فوق به آن اشاره کردیم، ندارد. آن چه مهم است این‌که در امپریالیسم هم سوای برداشت‌های خلقی و توده‌ئی تضاد همان تضاد کارمزدی و سرمایه انحصاری است نه چیز دیگری. پس راه مبارزه هم زدودن مناسبات غیرانسانی کارمزدی است.

نتیجه

با توجه به فقر، گرسنگی، بی‌حقوقی، جنایت، تبعیض، ناامنی، بیکاری و همه مصایب و مظالم اجتماعی از یکسو و کشمکش‌های درون قدرت، زد و بندهای منطقه‌ئی و جهانی از سوی دیگر، جامعه بیش از پیش حالت انفجار اجتماعی را به‌خود گرفته است. طبقه حاکم چه در قدرت و چه هم در حول و حوش قدرت با شعارهای رنگارنگ و از راه‌های

گوناگون تلاش دارد پیش از آن که توده‌های مردم برای تغییر و دگرگونی اقدام کنند، رژیم سیاسی مطلوب خودشان را از بالا و بدون دخالت مردم فرودست و آزادی‌خواه بر آن‌ها تحمیل نمایند. در یک چنین وضعیتی فرودستان جامعه، چاره‌ای جز اتحاد و انسجام شان در شوراهاى شان ندارند تا بتوانند در یک صف واحد، با اتوریته و با تکیه به اراده واحد و خرد جمعی جلو برنامه‌ها و اهداف صاحبان سرمایه و حامیان جهانی شان را بگیرند و در برابر کل بورژوازی به مثابه یک طبقه، بدیل طبقاتی خود را مطرح کنند .

جواد طیب